

رابطه ادله احکام ثانویه با ادله احکام اولیه

دکتر اسدالله لطفی

دانشگاه بوعلی سینا، همدان

چکیده

از موضوعاتی که پیرامون احکام ثانویه در کتب اصولی و متون فقهی مطرح و به نوبه خود از اهمیت خاصی برخوردار است رابطه ادله احکام ثانویه با ادله احکام اولیه است. در تبیین این موضوع اقوال متعدّد ابراز شده است، برخی نسبت بین ادله احکام ثانویه را با ادله احکام اولیه تعارض دانسته اند بعضی رابطه آن دو را نسبت حاکم و محکوم و گروهی از قبیل عام و خاص فرض کرده اند و عده ای هم به جمع عرفی و نهایتاً جمعی قائل به تفصیل شده اند و به طور موردی اظهار نظر کرده اند. قبل از بیان و توضیح نظریات یادشده به تعریف احکام اولیه و ثانویه می پردازیم. آنگاه رابطه ادله آن دو را مطابق اقوال مطرح شده تبیین و بررسی می کنیم.

احکام اولیه و ثانویه

احکام اولیه آن دسته از احکام فقهی است که شارع مقدّس بر طبق مصالح و مفاسدی که در ذات موضوع قرار دارد آنها را صادر کرده است و این صدور حکم بدون توجه و بدون لحاظ حالات استثنایی از قبیل اضطرار، عسر و حرج، ضرر و... است که بر مکلف عارض می گردد. اما احکام ثانویه احکامی است که با لحاظ وضعیت خاص و استثنایی که مکلف با آن مواجه می شود، مطرح می گردد. حالات خاص و استثنایی مانند: ضرر، عسر و حرج، اضطرار، اکراه، عجز، خوف، تقیه، مرض و...

نکته قابل دقت در احکام ثانویه آن است که تا هنگامی که این حالات و شرایط استثنایی که از آنها به عناوین ثانویه، یاد می‌شود وجود داشته باشد، حکم اولی که موضوع آن عنوان اولی است، منتفی و تعطیل گردیده و حکم ثانوی محقق و برقرار می‌باشد. در واقع حکم اولیه بر طبق مصلحت و مفسده دائمی و پایدار است، و حکم ثانویه بر مبنای مصلحت و مفسده مادامی و موقت می‌باشد. مثلاً در این حکم که می‌فرماید: «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»^(۱) حکم وجوب وضوء با آب حکم اولی است و حکم وجوب تیمم حکم ثانوی است که بیان‌کننده تکلیف مکلف در حالت استثنایی و عدم دسترسی به آب است که به محض دسترسی مکلف به آب، عنوان ثانوی از بین رفته و حکم شرعی به همان عنوان اولی بر می‌گردد.

برخی در تعریف و توضیح احکام اولیه و ثانویه گفته‌اند: احکام اولیه آن دسته از احکامی است که بر موضوعات خود به نحو اطلاق و دوام بار می‌شوند، یعنی احکامی که به صورت قضیه دائمه همه مصادیق خارجی خود در جمیع زمانها و مکانها و حالات را در بر می‌گیرد و احکام ثانویه عبارت از آن دسته از احکام کلی است که دارای عناوین و موضوعای عام هستند ولی نه به گونه مطلق بلکه همراه با تقیید و توصیف به چیزی؛ بدین ترتیب قضیه از حالت اطلاق و دوام بیرون می‌آید و به صورت قضیه حینیّه و صفیّه مادامیه نمایان می‌شود.^(۲)

دیدگاه برخی دیگر پیرامون احکام اولیه و ثانویه چنین است: اولیت و ثانویت اموری نسبی هستند؛ وقتی حکمی بر عنوانی از موضوعات بار می‌شود اگر بدون عنایت و نظر به عنوان دیگری لحاظ شود آن را حکم اولی می‌نامند اما چنانچه حکم یک عنوان که برداتی رفته است با عنایت و فرض این که عنوان دیگری نیز بر همین ذات وجود دارد بار شود آن حکم ثانوی است. مثلاً وضوء

۱- سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۲- سید محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ آخوندی،

یک عنوان شرعی است که حکم نفسی آن استحباب و حکم غیري آن وجوب است حال اگر وضویی برای مکلف ضرر داشته باشد، عنوان ضرر عنوان ثانوی وضوء خوانده می شود که حکم جواز ترک یا حرمت ارتکاب را برای آن به دنبال خود می آورد.^(۱)

ارتباط ادلّه احکام ثانویه با ادلّه احکام اولیه

در مواردی که احکام ثانویه بر احکام اولیه مقدم می شود، این پرسش مطرح است که نحوه تقدّم احکام ثانویه بر احکام اولیه چیست؟ و مطابق کدام مبنای اصولی توجیه می شود؟

در پاسخ به پرسش فوق همچنانکه در ابتدای مقاله اشاره شد، اقوال و نظریات متعددی از جانب صاحب نظران ابراز شده است که در زیر به توضیح و بررسی آنها می پردازیم.

۱- نظریه تخصیص

گروهی از فقها رابطه ادلّه احکام ثانویه را با ادلّه احکام اولیه نسبت خاص و عام دانسته و به منظور جمع و تلفیق آن دو معتقد شده اند که ادلّه احکام ثانویه مخصّص ادلّه احکام اولیه است و نظر به تخصیص داده اند.

آیت الله خوئی در بحث از تیمّم در کتاب «والتنقیح» می گوید:

وَإِنَّ ادَّلَّةَ نَبِيِّ الضَّرَرِ وَالْحَرَجِ دَلَّتَا عَلَى أَنَّ مَشْرُوعِيَّةَ التَّيْمَمِ عَامَّةٌ لِمَا إِذَا تَمَكَّنَ الْمَكْلُوفُ مِنْ اسْتِعْمَالِ الْمَاءِ عَقْلًا وَشَرَعًا بِأَنْ كَانَ الْمَاءُ مَبَاحًا إِلَّا أَنْ اسْتَعْمَالَ حَرَجِيٍّ وَعُسْرِيٍّ فِي حَقِّهِ فَلَا بُدَّ مِنَ التَّيْمَمِ حِينَئِذٍ وَهَذَا فِي الْحَقِيقَةِ تَخْصِصٌ فِي ادَّلَّةِ الْوُضُوءِ وَالغُسْلِ.^(۲)

«دللهای نفی ضرر و نفی حرج دلالت بر این معنی دارند که مشروعیت تیمّم شامل وقتی می شود که مکلف به حکم عقلی و شرع توانایی استفاده از آب را دارد ولی استعمال آن برای او حرجی و مشقت آور است، از این رو لازم است در این

هنگام تیمم نماید و این در حقیقت تخصیصی است در ادله وضو و غسل.
 آیت الله حکیم هم در بحث از قاعده لاضرر آورده است: *أنه لو بُنِيَ عَلَى تَقْدِيمِ
 ادلّه الأحكامِ الأوليه لم يبقَ لأدلة الأحكامِ الثانويه موردٌ فيلزمُ الطرحُ ولو بُنِيَ عَلَى
 تخصیصِ ادلّه الأحكامِ الأوليه لم يَلْزَمْ الألتخصیصُ وإذا دار الأمرُ بین التخصیصِ والطرحِ
 كان الأولُ أولى: (۱)*

اگر ادله احکام اولیه بر ادله احکام ثانویه مقدم شود دیگر موردی برای احکام
 ثانویه باقی نخواهد ماند؛ ولی اگر بنا بر تخصیص ادله احکام اولیه به وسیله ادله
 احکام ثانویه باشد، چیزی جز تخصیص لازم نمی آید و هرگاه امر دایر باشد میان
 تخصیص و کنار زدن، تخصیص بهتر است.

به نظر می رسد علت این که برخی، ادله احکام ثانویه را مخصّص ادله احکام
 اولیه دانسته اند و در این خصوص اسمی از حکومت به میان نیاورده اند، تشابه بین
 تخصیص و حکومت باشد زیرا اگر چه تخصیص در جایی است که مدلول دلیل
 خاص منافی با مدلول دلیل عام باشد و حال آنکه میان دلیل حاکم و محکوم چنین
 منافاتی وجود ندارد بلکه یکی مفسّر و شارح دیگری است، ولی نتیجه تخصیص و
 حکومت در جهت تضیق یکی است.

همین مطلب در بیان محقق خوئی در جایی که تیمم را در صورت حَرَجی
 بودن استعمال آب جایز می داند با تمسک به ادله نفی ضرر و حرج می گوید:
*و هذا فی الحقیقه تخصیصٌ فی ادلّه الوضوء والغسل لان ادلّه نفی الضرر و الحرج
 حاکمه علی ادلّه وجوب الوضوء أو الغسل وقد أضعنا فی محله أن الحکومة هی التخصیصُ
 واقعاً غایة الأمر أنها نفی الحکم عن موضوعه بلسان نفی الموضوع و عدم تحقیقه. (۲)*

در حقیقت حکم به جواز تیمم در این حالت، تخصیص در ادله وضو و غسل
 است؛ زیرا ادله نفی ضرر و حرج بر ادله مزبور حکومت دارند و در جای خود
 توضیح داده ایم که حکومت به حسب واقع همان تخصیص است با این تفاوت که
 در حکومت نفی حکم به لسان نفی موضوع صورت می گیرد.

لذا به نظر می‌رسد اختلاف قائلان به نظریه تخصیص و نظریه حکومت در محل بحث بیشتر در تعبیرات لفظی و مجرد اصطلاح است نه این که دو قول متفاوت باشد.

۲- نظریه حکومت

دسته‌ای از فقیهان نحوه تقدّم ادله احکام ثانویه را بر ادله احکام اولیه براساس حکومت توجیه نموده و احکام ثانویه را حاکم بر احکام اولیه دانسته‌اند. در رأس طرفداران این نظریه شیخ مرتضی انصاری (ره)، قرار دارد که در حقیقت بحث حکومت هم بیشتر توسط ایشان در مباحث اصولی مطرح گشته و گسترش یافته است.

شیخ انصاری در بحث از قاعده لاضرر و دلیل آن که از ادله احکام ثانویه است می‌نویسد: *إِنَّ دَلِيلَ هَذِهِ الْقَاعِدَةِ (قَاعِدَةُ نَفْيِ الضَّرَرِ) حَاكِمٌ عَلَى عَمُومِ آدَلَةِ اثْبَاتِ الْحُكْمِ الشَّامِلِ لِصُورَةِ التَّضَرُّرِ بِمُؤَافَقَتِهَا وَلَيْسَ مَعَهَا مِنْ قَبِيلِ الْمُتَعَارِضِينَ، فَيَلْتَمَسُ التَّرْجِيحَ لِأَحَدِهِمَا ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الْأَصُولِ، خِلَافًا لِمَا يَظْهَرُ مِنْ بَعْضِ مَنْ عَدَّهَا مِنَ الْمُتَعَارِضِينَ.*^(۱) دلیل قاعده نفی ضرر بر عموم ادله اثبات حکم که شامل صورت تضرر نیز می‌شود، حکومت دارد و این دو از قبیل متعارضین نیستند تا به دنبال مرجح برای یکی از آن دو باشیم و در صورت فقدان مرجح به اصول عملیه رجوع کنیم، بر خلاف بعضی که این دو را از مصادیق دو دلیل متعارض شمرده‌اند.

محقق بجنوردی به طور صریح همه ادله احکام ثانویه را حاکم بر ادله احکام اولیه می‌داند، از جمله در تعلیل این مطلب که میان دلیل تقیه و ادله واجبات و محرّمات تعارضی نیست ابراز داشته‌اند:

«لِحُكُومَةِ دَلِيلِ وَجُوبِ التَّقِيَةِ عَلَى تِلْكَ الْأَدْلَةِ كَمَا هُوَ الشَّانُ فِي سَائِرِ آدَلَةِ الْعِنَاوِينَ الثَّانَوِيَةِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى آدَلَةِ الْعِنَاوِينَ الْأُولِيَةِ وَذَلِكَ كَأَدَلَةِ نَفْيِ الْعُسْرِ وَالْحَرْجِ وَالضَّرْرِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْآدَلَةِ الْأُولِيَةِ حَيْثُ أَنَّهَا حَاكِمَةٌ عَلَى الْآدَلَةِ الْأُولِيَةِ.»^(۲)

به دلیل حاکم بودن دلیل وجوب تقیّه بر دلیلهای واجبات و محرمات، همان‌گونه که دیگر ادلّه عناوین ثانویه نیز نسبت به ادلّه عناوین اولیه همین حالت را دارند، مانند حکومت داشتن دلیلهای نفی عسر و حرج و ضرر بر ادلّه احکام اولیه. همچنین در خصوص حکومت داشتن قاعده نفی سبیل بر ادلّه احکام اولیه ابراز داشته‌اند: فتکون هذه (قاعده نفی السبیل) قاعدة حاکمة بالحکومة الواقعية علی الأدلة الأولية مساقها فی ذلك مساق حدیث لا ضرر ولا ضرار و قوله تعالی: ما جعل علیکم فی الدین من حرج^(۱)

قاعده نفی سبیل بر ادلّه احکام اولیه حکومت واقعی دارد و سیاق آن قاعده همچون حدیث لا ضرر و لا ضرار و همچون آیه شریفه ما جعل علیکم فی الدین من حرج، می‌باشد،

حکومت چیست؟

به طوری که از سخنان فقها و اصولیین استفاده می‌شود، حکومت عبارت است از تصرّف یکی از دو دلیل در موضوع یا محمول دلیل دیگر به نحو توسعه و تعمیم و یا به نحو تضییق و تخصیص. به عبارت دیگری از دو دلیل ناظر به حال دلیل دیگر باشد به گونه‌ای که مفسّر و شرح دهنده مضمون آن باشد، چه ناظر به موضوع آن باشد و چه ناظر به محمول آن، و چه به گونه توسعه باشد یا به نحو تضییق و خواه متقدّم بر آن دلیل باشد یا متأخر از آن، به دلیل ناظر حاکم و به دلیل منظوریّه، محکوم گفته می‌شود.^(۲)

با توجه به اینکه دلیل حاکم یا نظر به موضوع دلیل محکوم و یا نظر به محمول آن دارد، از طرفی یا نظارتش در جانب توسعه دلیل محکوم است و یا در جانب تضییق دلیل محکوم، چهار حالت به شرح زیر پیدا می‌کند:

الف) تصرّف دلیل حاکم در موضوع دلیل محکوم به نحو توسعه؛ مثلاً

۱- حج، آیه ۷۸.

۲- المیزان، ج ۱۴ ص ۴۵۲: (فهی شریعة سهلة سمحة ملة ابراهیم الحنیف الذی أسلم لرّبه).

خداوند متعال فرموده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ^(۱) که مطابق این دلیل انسان ابتدا تصوّر می کند مراد از صلاة در آیه شریفه نمازهای یومیه است، حال چنانچه دلیل دیگری به این مضمون داشته باشیم که گفته باشد: الطَّوَّافُ فِي الْبَيْتِ صَلَاةٌ، مطابق این جمله ادعاء شده که طواف هم نماز است و دایره موضوع که نماز باشد توسعه پیدا کرده است، و یا مثل دلیل: الْفَقَّاعُ حَمْرٌ^(۲) نسبت به دلیل الخمر حرام همین حالت را دارد.

ب (تصرف دلیل حاکم در موضوع دلیل محکوم به نحو تضییق، مانند حدیث: لارباة بین الوالد وولده...^(۳) نسبت به آیه شریفه: أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا^(۴) که مطابق آن حدیث موضوع ربا در آیه شریفه محدود شده و نسبت به رباین پدر و فرزندان شامل نمی شود، یا حدیث: لَشَكِّ لِكَثِيرِ الشُّكِّ^(۵) نسبت به ادله احکام شکهای مبطل نماز در حکم دلیل حاکم در جهت تضییق دایره موضوع دلیل محکوم می باشد.

۱- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی: تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، سال ۱۳۹۱ هـ. ق. ج ۵، ص ۴۹۴.

۲- محمد باقر مجلسی معروف به علامه مجلسی: بحار الانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ. ق. ج ۶۸، صص ۳۱۹ و ۳۴۶: (و عن النبی (ص) بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ بِالْحَنْفِيَّةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ الْبِيضَاءِ) و ج ۶۹ ص ۴۲؛ ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الكبير، تحقیق حمدي عبدالمجيد السلفي، ۱۴۰۴ هـ. ج ۸ ص ۲۱۶ شماره ۷۸۶۸ (بُعِثْتُ بِالْحَنْفِيَّةِ السَّمْحَةِ)؛ كنز العمال في سنن الأقوال والأعمال، علاء الدين، على متقى بن حسام الدين هندي معروف به متقى هندي: بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ هـ. ق. ج ۱، ص ۱۷۸ شماره ۹۰۰ و ص ۴۴۵ شماره ۳۲۰۹۵.

۳- كنز العمال، ج ۶، ص ۳۴۳، شماره ۱۵۹۶۳ و ۱۵۹۶۴، النهاية في غريب الحديث والأثر، ابن اثير جزري: ماده (سمح) «اسْمَحُ يُسْمَحُ لَكَ» اى سَهَّلَ يُسَهَّلُ عَلَيْكَ.

۴- كنز العمال، ج ۳، ص ۳۵، شماره ۵۳۴۳: التاج الجامع للأصول في أحاديث الرسول (ص)، منصور على ناصف: بيروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۳۸۱ هـ. ق. ج ۱، ص ۴۹.

۵- مسند الامام احمد بن حنبل (دوره شش جلدی)، بیروت، مکتب الاسلامی دارصادر، ۱۳۸۹، ج ۵ ص ۳۲؛ كنز العمال، ج ۳، ص ۶۷۰، شماره ۸۴۱۴.

ج) تصرف دلیل حاکم در محمول دلیل محکوم به نحو تضییق دایره حکم، همچون ادله عناوین ثانویه نفی حرج و نفی ضرر که بر نفی احکام حرجی و ضرری دلالت می‌کنند که بر ادله عناوین اولیه از قبیل وضو واجب است، روزه واجب است و... حکومت دارد به این معنا که در عرف احکام اولیه حمل بر حالت اقتضایی و احکام عناوین ثانویه حمل بر حالت فعلی می‌شود.

د) تصرف دلیل حاکم در محمول دلیل محکوم به نحو توسعه دایره حکم، یا توسعه متعلق حکم، مثل این که هرگاه گفته می‌شود: شرط تحقق نماز طاهر بودن لباس است، در وهله اول شخص تصور می‌کند مقصود از لباس طاهر، آن لباسی است که به طهارتش یقین یا ظن قریب به یقین دارد، حال چنانچه دلیل دیگری بگوید: کل شیء طاهر، متعلق حکم طهارت را توسعه می‌دهد و مواردی را هم که از طریق اصل طهارت ثابت می‌شود شامل می‌شود.^(۱)

ثمره مهم نظریه حکومت، در برداشت و استنباط فقهی آن است که مطابق این نظریه، همیشه دلیل حاکم به دلیل محکوم مقدم می‌شود هر چند نسبت بین متعلق آن دو عموم و خصوص من وجه باشد و حال آنکه اگر نظریه حکومت پذیرفته نشود بین دو دلیلی که نسبت مزبور وجود دارد تعارض رخ می‌دهد که پس از تساقط هر دو دلیل، به دلیل دیگری رجوع می‌شود؛ اما در عمل به نظریه حکومت، دلیل حاکم مقدم بر دلیل محکوم می‌شود گرچه از لحاظ دلالت اخص از آن نباشد و فرق حکومت با تخصیص در همین نکته است.

محمد تقی حکیم در راز تقدم خاص بر عام و حاکمه بر محکوم می‌نویسد: مقدم داشتن خاص بر عام یا به سبب آن است که ظهور خاص در مصادیقش، قویتر است از ظهور عام در مصادیق خاص، یا به دلیل آن است که خاص در مصادیق خود نص است ولی عام در آن مصادیق ظاهر می‌باشد و معمولاً نص و

۱- کنز العمال، ج ۳ ص ۳۷ شماره ۵۳۶۰؛ محمد (عبدالرؤف) مناوی: فیض القدير، شرح الجامع الصغیر، چاپ مصر، ۱۳۵۷ ه. ق. ج ۶، ص ۴۶۱ شماره ۱۰۰۱۰ و نیز کنز العمال، ج ۳، ص ۲۹ شماره ۵۳۰۶: (أدعوا الناس و بشرؤوا و لا تنفروا، و یسرؤا و لا تعسرؤا).

أظهر بر ظاهر مقدم می‌گردند، و می‌توان این چنین گفت که خاص به منزله قرینه بر مراد جدی متکلم است و حال آن که تنها کاری که از ظهور عام ساخته است کشف از مواد استعملی اوست و از نبود قرینه بر مغایرت داشتن مواد استعملی با مواد جدی، تطابق این دو اراده را استفاده می‌کنیم در نتیجه هرگاه قرینه‌ای بر مغایرت آن دو یافتیم مثلاً مخصصی یافت شود، دیگر جایی برای استدلال به مواد استعمال نیست، ولی چون لسان حکومت لسان شرح و بیان چیزی است که از ادله اولیه اراده شده، دلیل حاکم در هر حال قرینه است بر آن چه از دلیل محکوم اراده شده است. از همین رو، دانشمندان التفاتی به نسبت میان ادله عناوین ثانویه و عناوین اولیه ندارند، با این که غالباً نسبت بین آنها عموم و خصوص مین وجه و جای اعمال قواعد تعارض است. زیرا مثلاً ادله حرمت خوردن مردار می‌گوید: خوردن مردار بر مضطر و غیر مضطر حرام است، ادله نفی اضطرار هم می‌گوید: حکم عمل اضطراری (حرمت) برداشته شده است. خواه آن عمل خوردن مردار باشد یا غیر آن، و ماده اجتماع این دو عبارت است از: خوردن مردار از روی اضطرار^(۱)

۳- نظریه تعارض

جمعی از فقیهان و صاحب نظران نسبت ادله احکام اولیه را با ادله احکام ثانویه از سنخ تعارض دانسته و هنگام وقوع چنین حالتی قواعد باب تعارض را جاری نموده‌اند.

۱- المعجم الكبير، ج ۱۱ ص ۲۴۸ شماره ۱۸۴۱ از (عن ابن عباس، قال: لما نزلت «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» دعا النبي صلى الله عليه وسلم علياً و معاذاً، و قد كان أمرهما أن يخرجا إلى اليمن فقال: انطلقا وبشرا أولاً تنفراً، ويسراً أولاً تُعسراً، فإنه قد أنزلت عليّ يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا عَلَى أُمَّتِكَ وَمُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ وَنَذِيرًا مِنَ النَّارِ وَدَاعِيًا إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَسِرَاجًا مُنِيرًا بِالْقُرْآنِ»، صحيح البخاري، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بخاري: دارالفكر، ۱۴۰۱ هـ. ق: ج ۵ ص ۱۰۸ و ج ۷ ص ۱۰۱، جلال‌الدين عبدالرحمن بن ابي بكر سيوطي: الدر المنثور في التفسير بالمأثور، چاپ تهران، ج ۵ ص

به نظر می‌رسد از طرفداران این نظریه مولی احمد نراقی معروف به فاضل نراقی است که در کتاب **عوائد الأیام** هنگام بحث از قاعده لا ضرر می‌نویسد:

من موارد تعارض نفي الضرر مع دليل آخر مالواستلزم تصرف احد في ملكه تضرر الغير فإنه يعارض ما دل على جواز التصرف في المال مثل قوله (ص): الناس مسلطون على اموالهم، والتعارض بالعموم من وجه فقد ترجح أدلة نفي الضرر بما مر من المعاضدات و قد يترجح الثاني (۱)

از موارد تعارض قاعده نفي ضرر این است که تصرف نمودن شخصی در ملک خود سبب تضرر دیگری شود. در این فرض دلیل نفي ضرر با دلیلی که بر جواز تصرف در مال دلالت دارد مانند حدیث: «الناس مسلطون على اموالهم» تعارض دارد و تعارض به گونه عموم و خصوص من وجه است و بر همین اساس گاهی به خاطر وجود برخی از دلیلهای کمک کننده که قبلاً گفتیم، دلیلهای نفي ضرر ترجیح داده می‌شود و گاهی نیز دلیلی که با آن تعارض دارد ترجیح داده می‌شود.

البته سخن فاضل نراقی تنها ناظر به قاعده نفي ضرر است؛ در مورد رابطه دیگر ادله احاکم ثانویه با ادله احاکم اولیه مطلبی از ایشان نیافتیم. شیخ انصاری نیز نظریه تعارض ادله احاکم ثانویه را با ادله احاکم اولیه به جمعی از دانشمندان نسبت داده است. (۲)

۱- ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی: من لا یحضره الفقیه، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ه.ق. ج ۱ ص ۱۲ شماره ۱۶؛ صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۵ کتاب الایمان (باب الدین یُسْرُ، و قول النبی صلی الله علیه و سلم: «أحب الدين إلى الله الحَنَفِيُّ السَّمْحَةُ»؛ كنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۸ شماره ۸۹۹: (أحب الأديان إلى الله الحَنَفِيُّ السَّمْحَةُ). ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الأوسط، تحقیق دکتر محمود الطحان، الرياض، تحقیق دکتر محمود الطحان، المملكة العربية السعودية، ج ۸، ص ۱۷۲ شماره ۷۳۴۷: (إن أحب الدين إلى الله الحَنَفِيُّ السَّمْحَةُ).

۲- محمد بن یعقوب کلینی: الأصول من الکافی، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، منشورات المكتبة الإسلامية، سال ۱۳۹۲ ه.ق. چاپ چهارم، ج ۳ ص ۳۰؛ كنز العمال، ج ۳ ص ۶۶۹ شماره ۸۱۴۲ و ص ۳۴

ولی باید گفت در این موضوع قول به تعارض صحیح نیست، زیرا مطابق آنچه در مباحث اصولی مصطلح است در مورد دو دلیل زمانی تعارض به وجود می‌آید که میان مدلول آن دو تنافی و تکاذب به گونه‌ای باشد که نتوان هر دو را در یک موضوع صادق دانست، چه این که تعارض در مقام جعل و تشریح رخ می‌دهد، مثلاً در نزد شارع مشروب خوردن هم حرام باشد وهم واجب، که این حالت در نفس الأمر ممکن نیست زیرا جمع نقیضین یا ضدین پیش می‌آید و لازمه آن این است که یک عمل را خداوند هم بخواهد و هم نخواید، در حالی که چنین حالتی بین حکم اولیه و ثانوی نمی‌تواند برقرار باشد چرا که بین آن دو هیچ‌گونه تنافی و تکاذبی در مقام جعل و تشریح وجود ندارد، بلکه موضوع و متعلق هر یک از دیگری جدا است، مثلاً متعلق حکم اولیه و خوب روزه ماه رمضان در شرایط عادی بر مکلف سالم است حال آن‌که متعلق حکم ثانوی در این مثال، عدم و خوب روزه ماه رمضان بر شخص بیمار است، یا مثلاً موضوع حکم اولیه حرمت خوردن گوشت خوک از سوی شخص مختار است، در حالی که موضوع حکم ثانوی در این مثال جلیّت اکل آن از سوی شخص مضطر می‌باشد.

بنابراین نسبت بین ادلّه احکام اولیه و ثانویه تعارض نیست، چه این که وقوع تعارض فرع بر تحقق تنافی و تکاذب دلیلین است. بر همین اساس دلیل ثانوی لاضرر و لاضرار هم در تمام حالات با قاعده تسلیط منافات ندارد بلکه بر قاعده تسلیط مقدم داشته می‌شود. البته در این‌که در چه مواردی قاعده لاضرر بر قاعده تسلیط مقدم می‌شود خود جای بحث دارد که به‌طور خلاصه اشاره‌ای به آن می‌کنیم. مطابق قاعده تسلیط و حدیث مشهور «النَّاسُ مَسْلُطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ»^(۱)

شماره ۵۳۴۱: (إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِالْحَنْفِيَّةِ السَّمْحَةِ دِينَ إِبْرَاهِيمَ) ثم قرأ: «و ما جعل عليكم في الدين من حرج».

۱- الأصول من الكافي، ترجمه كمره‌ای، ج ۳ ص ۱۸۲؛ محمد بن حسن، معروف به شیخ حر عاملی،

وسائل الشیعة، تصحیح و تحقیق میرزا عبدالرحیم ربانی، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۶ ه.ق. ج ۸ ص

۵۴۰ شماره ۱۶۰۸۵، كنز العمال، ج ۳، ص ۴۰۷ شماره ۷۱۶۸: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ أَمَرَنِي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا

أَمَرَنِي بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ).

مالک می‌تواند در مائملک خود هرگونه تصرف عقلایی به عمل آورد بدون این که کسی مزاحم او در این تصرف باشد. از طرفی به موجب قاعده نفی ضرر کسی حق ندارد هیچ‌گونه ضرری به دیگری وارد آورد، که در این حالت برخورد و تعارض قاعده لاضرر با قاعده تسلیط امری طبیعی است، چه این که قاعده لاضرر بیشتر به منظور محدود کردن اقتدارات و اختیارات ناشی از قاعده تسلیط مقرر گردیده و قطعاً با آن تعارض پیدا می‌کند، امام خمینی (ره) صراحتاً به این مطلب اشاره کرده‌اند که: حدیث لاضرر و لاضرار به منظور شکستن صولت قاعده سلطنت وارد شده است و مطابق مفاد آن، سلطه شخص بر مال در صورتی که مستلزم زیان و حرج غیر شود و او را در مشقت و مضیقه بیندازد جایز و نافذ نیست.^(۱)

در این که در مقام معارضه این دو قاعده، راه حل چیست، فقها نظریات متعددی دارند. جواب فقها را به مسأله فوق می‌توان ابتدائاً به دو حالت تقسیم کرد:

الف: تصرف مالک در ملک خود موجب ضرر دیگری نیست ولی موجب عدم انتفاع دیگری است که در این جا قاعده تسلیط مقدم داشته می‌شود و تصرف مالک معتبر است.

ب: تصرف مالک در ملک خود موجب ضرر دیگری است که خود شامل سه قسمت است:

۱- عدم تصرف مالک در ملک خود باعث ضرر مالک می‌شود در این صورت قاعده تسلیط حاکم است، زیرا در این حالت، تصرف موجب ضرر به دیگری است و عدم تصرف موجب ضرر به خود مالک است و دو ضرر با هم تعارض پیدا کرده و هر دو از اعتبار ساقط می‌شوند و نهایتاً قاعده تسلیط بدون معارض باقی می‌ماند و حاکم است:

۲- عدم تصرف مالک باعث عدم انتفاعش می‌شود، بین فقها اختلاف نظر وجود دارد، جمعی به حاکمیت قاعده تسلیط و گروهی به حکومت قاعده لاضرر عقیده دارند.

۳- عدم تصرف مالک در ملک خودش نه موجب ضرر و نه نفع برای خودش می باشد در این صورت فقها اتفاق نظر دارند که قاعده لا ضرر حاکم است.^(۱)

۴- توفیق عرفی بین ادله احکام اولیه و ثانویه؛ آخوند خراسانی ضمن این که نظریه حکومت را در مسأله مورد نظر مردود می داند وجه تقدیم ادله احکام ثانویه را بر ادله احکام اولیه. توفیق عرفی دانسته اند، چنان که در بحث از قاعده لا ضرر می نویسد:

لا يلاحظ النسبة بين أدلة نفيه وأدلة الأحكام و تقدم أدلة على أدلتها مع أنها عموم من وجه، حيث أنه يوفق بينهما عرفاً بان الثابت للعناوين الأولية اقتضائي يمنع عنه فعلاً ما عرّض عليها من عنوان الضرر بأدلتها كما هو الحال في التوفيق بين سائر الأدلة المشتملة أو النافية لحكم الأفعال بعناوينها الثانوية والأدلة المتكفلة لحكمها بعناوينها الأولية.^(۲)

نباید بین ادله نفی ضرر و ادله احکام اولیه نسبت سنجی نموده و دلیل لا ضرر را بر ادله احکام اولیه مقدم نمود. اگرچه در واقع نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه می باشد، چون که عرفاً بین آنها باید جمع کرد. یعنی بگوییم حکمی که برای عناوین اولیه ثابت است اقتضایی بوده که در صورت عروض عنوان ضرر، به آنها عمل نکرده بلکه حکم مجعول در زمینه ضرر بر آنها مترتب است. چنانچه جمع بین تمام ادله ای که حکمی را به ملاحظه عناوین ثانویه ثابت یا نفی نموده و بین ادله ای که متکفل حکم افعال به اعتبار اولیه هستند. به همین صورت است، یعنی حکم ثابت برای عناوین اولیه اقتضایی و شأنی بوده ولی حکم ثابت یا منفی برای عناوین ثانویه، فعلی می باشد و بدین ترتیب تنافی برطرف می شود.

توفیق عرفی چنان که از عبارت صاحب کفایه استفاده می شود این است که دو دلیل به گونه ای باشد که هرگاه بر عرف عرضه شوند، عرف بین آنها به این ترتیب جمع می کند که یکی از آن دو را بر حالت اقتضایی و شأنی و دیگری را بر حالت فعلی حمل می کند، مثلاً در مورد ضرر که عنوان ثانوی است، عرفاً حدیث نفی ضرر

۱- محمد بن حسن حرّ عاملی: وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، معروف به شیخ حرّ عاملی

۲- کنز العمال، ج ۳ صص ۴۰۷ شماره ۷۱۷۱.

(دوره ۲۰ جلدی) ج ۸ ص ۵۴۱.

حمل بر حکم فعلی می‌شود و مطابق آن به عدم وجوب وضوء ضرری حکم می‌گردد، و وجوبی که مطابق ادلّه وجوب وضوء برای نماز اثبات می‌شود، دارای مصلحت و اقتضایی است که به مرحله فعلیت نمی‌رسد. بنابراین از دیدگاه مرحوم آخوند خراسانی هرگاه دو دلیل اولی و ثانوی اجتماع نمایند. عرف دلیل اولی را حمل بر حالت اقتضایی و دلیل ثانوی را حمل بر حالت فعلی می‌نماید.

آیت الله حکیم هم در مستمسک العروة پیرامون نسبت ادلّه احکام اولیه و ثانویه سخنی دارند که شبیه نظریه توفیق عرفی آخوند خراسانی است که بین ادلّه احکام اولیه و ثانویه جمع بسته‌اند؛ با این تفاوت که ایشان نسبت میان این دو دلیل را نسبت مقتضی و لا مقتضی دانسته‌اند.

آیت الله حکیم در این مورد در بحث از نجاسات پس از این که برای اثبات نجاست بول حیوانی که خوردن گوشت آن بالعرض حرام شده باشد مانند حیوان نجاست خوار به روایتی صحیح استدلال نموده گفته‌است:

«ادعای این که این حدیث با ادلّه طهارت بول گوسفند و گاو و مانند آن دو، تعارض پیدا می‌کند چون اطلاق این ادلّه حالت نجاست خوارشدن را نیز شامل می‌شود و پس از تعارض به اصالة الطهارة رجوع می‌کنیم چنین ادعایی مردود است زیرا موضوع دلیل نجاست (گاو نجاست خوار) از قبیل عناوین ثانوی و موضوع دلیل طهارت (گاو) از قبیل عنوان اولی است و در چنین فرضی، دلیل نخست از دیدگاه عرف بر دلیل دوم مقدم می‌شود و دلیل دوم محل بر ثبوت طهارت به خاطر عدم مقتضی در عنوان اولی برای نجاست می‌شود، پس منافاتی با ثبوت نجاست به خاطر وجود مقتضی در عنوان ثانوی ندارد.^(۱)»

نظریه توفیق عرفی هم مخدوش است، چه این که تفسیر مرحوم آخوند خراسانی از توفیق عرفی مختلف است زیرا همچنان که ملاحظه شد در مبحث قاعده لاضرر، توفیق عرفی را این دانسته‌اند که حکم اولی را بر حالت اقتضایی و حکم ثانوی را بر حالت فعلی حمل کنند، لکن در مبحث تعارض ادلّه و امارات،

۱- غررالحکم، ترجمه محمد علی انصاری، ص ۳۶۰، حرف (ث).

تفسیر ایشان از توفیق عرفی این است که هرگاه دو دلیل ظاهراً متعارض باشند چنانچه به عرف عرضه شوند، عرف بین آنها با تصرف کردن در یکی از دو دلیل یا تصرف در هر دو دلیل تعارض ظاهری را برطرف می‌کند.

«أدأ عُرْضاً عَلَى الْعُرْفِ وَفَقَّ بَيْنَهُمَا بِالتَّصْرِيفِ فِي خُصُوصِ أَحَدِهِمَا... أَوْ بِالتَّصْرِيفِ

فِيهَا»^(۱)

مطابق تفسیر اول، توفیق عرفی تنها میان احکام اولیه و ثانویه‌ای قابل اعمال است که از باب متزاحمین باشند و با توجه به مرجحات این باب یکی را اهمّ و فعلی تشخیص داد و دیگری را مهم و اقتضایی، از این رو در غیر مورد تزاخم بایستی به سراغ روشهای دیگر رفت و دیگر توفیق عرفی کارساز نیست، و مطابق تفسیر دوم، توفیق عرفی تفاوت چندانی با نظریه حکومت ندارد و بلکه یک نظر محسوب می‌شوند؛ زیرا هم در توفیق عرفی به این معنا و هم در نظریه حکومت، توسط دلیل حاکم در دلیل محکوم تصرفاتی صورت می‌گیرد و به همین جهت است که هم در توفیق عرفی و هم در حکومت، دلیلی بر دلیل دیگر مقدم می‌شود، لذا نتیجه توفیق عرفی و حکومت در مسأله مورد بحث یکی است. مرحوم ابوالحسن مشکینی هم در حاشیه خود بر کفایه پس از این که توفیق عرفی را از دیدگاه آخوند خراسانی توضیح داده‌اند، نوشته‌اند: و هو فی النتيجة مشترکة مع الحكومة و قد تسمی حکومتاً عرفیة»^(۲)

۵- قول به تفصیل؛ با توجه به اشکالاتی که به نظریه‌های قبلی وارد است و به برخی از آنها اشاره شد، به نظر می‌رسد بهتر این باشد که در نسبت بین ادله احکام ثانویه و اولیه قائل به تفصیل باشیم، چه این که تنها لسان پاره‌ای از ادله احکام ثانویه نسبت به ادله احکام اولیه لسان تفسیر و شرح به نحو تضییق یا به شکل توسعه است؛ مثل ادله قاعده لاخرج از قبیل: یرید الله بکم الیسر ولا یؤید بکم

۱- الأصول من الکافی، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، ج ۳، ص ۱۸۴.

۲- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (ص)، مولی محمد باقر مجلسی، معروف به علامه

مجلسی، دارالکتب الإسلامیة، چاپ ۱۳۶۳ ش، کتاب الایمان و الکفر، باب الرفق، ج ۸، ص ۲۳۳.

العسر»^(۱) ما جعلَ علیکم فی الدّین من حرجٍ^(۲) که ادله جعل وجوب وضو و روزه و امثال آن را شرح و تفسیر نموده و تضییق داده است، و این گونه تکالیف را محدود به موارد غیر حرجی کرده است. یا ادله قاعده اضطرار، ادله حرمت خوردن گوشت خوک و دیگر محرّمات را تفسیر نموده است، اما ادله وجوب وفا به نذر، عهد، قسم، شرط، اطاعت از والدین و مانند آنها، نسبت به ادله احکام اولیه حالت شرح و تفسیر ندارند، در این موارد دلیل حکم ثانوی حالت مقتضی و دلیل حکم اولی حالت عدم مقتضی دارد به فرض دلیل استحباب نماز شب (حکم اولی) اقتضای وجوب ندارد ولی به دنبال امر پدر به این عمل، انجام آن مقتضی وجوب پیدا می کند.^(۳)

بنابراین نمی توان نسبت میان احکام ثانویه و احکام اولیه را در همه موارد نسبت حاکم و محکوم یا نسبت مقتضی و عدم مقتضی یا عام و خاص و غیره دانست، بلکه لازم است دلیل هر حکم ثانوی را به طور جدا و موردی مطالعه کرد و نسبت آن را با دلیل حکم اولی به دست آورد.

آیت الله حکیم در نسبت بین ادله احکام ثانویه و اولیه با محور قرار دادن احراز و عدم احراز مقتضی می نویسد: هرگاه فرد به عنوان اولی خود محکوم به حکمی باشد که با حکم عنوان ثانوی مغایرت دارد در صورتی که برای هر یک از آنها مقتضی احراز شود تراحم رخ می دهد و در این فرض اگر یکی از آن دو غالب باشد اثر از آن خواهد بود و اگر مساوی باشند هر دواز تأثیر می افتند تا این که ترجیح بلامرجح پیش نیاید، و در این هنگام باید به اصول عملیه رجوع نمود و اما در صورتی که مقتضی برای هر دو احراز نشود دو دلیل با هم تعارض می کنند و در چنین فرضی اگر جمع عرفی میان آن دو ممکن نباشد باید به قواعد باب تعارض عمل نمود و اگر جمع عرفی ممکن باشد به این شیوه عمل می گردد.

۱- همان، ص ۱۸۵.

۲- همان، ص ۱۳۹؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۴۰، شماره های ۵۳۷۶ تا ۷۹ و ص ۳۶ شماره ۵۳۵۰ و ۵۳۵۱.

۳- قمی، شیخ عباس: سفینه البحار، قمی: ماده (رفق).

مطابق گفتار آیت... حکیم، بین احکام اولیه و ثانویه یکی از دو حالت تزامم و تعارض متصور است که در هر حالت باید قواعد ویژه آن باب را مورد توجه قرارداد.

حالت نخست موردی است که مقتضی حکم اولی و ثانوی احراز شود و این دو مقتضی از جهت قوت و ضعف و درجه اهمیت هماهنگ و یکسان باشند. حالت دوم مواردی است که مقتضی احراز نشود و قواعد تعارض هم در جایی اعمال می‌گردد که نتوان بین دو دلیل متعارض به نحوی جمع عرفی لحاظ کرد. سخن آیت... حکیم تا آن جا که به حالت تزامم مربوط می‌شود در واقع بخشی از تفصیلی است که اشاره گردید.

از برخی سخنان امام خمینی (ره) در کتاب *البیع* می‌توان فهمید که ایشان هم در رابطه با نسبت ادله احکام ثانویه و اولیه معتقد به تفصیل می‌باشند؛ از جمله گفتار ایشان در مبحث خیار مجلس که بیانگر این نظریه است چنین است؛ این سخن که مقتضای جمع میان ادله احکام اولیه و ثانویه این است که حکم اولی را در مورد تنافی حمل بر حکم اقتضایی نماییم مورد اشکال است، زیرا قاعده در باب حکومت و جمع عقلایی این است که عرف با آن سازگار و مساعد باشد و گرنه صرف این که دلیلی متکفل بیان حکم ثانوی مانند دلیل نفی حرج و نفی ضرر بنا بر نظر مشهور به خاطر خصوصیتی که دارند بر ادله احکام اولیه حاکم می‌باشند و دلیل شرط بر فرض این که از جمله ادله احکام ثانویه باشد از این قبیل نیست؛ زیرا دلیل حدیثی مانند: مَنْ شَرَطَ شَرْطاً فَلَيْفَ بِشَرْطِهِ، همانند آیه: أَوْقُوا بِالْعُقُودِ، است که بر ادله احکام اولیه حکومت ندارد.^(۱)

در پایان این نکته را هم متذکر می‌شویم که ناظر بودن احکام ثانویه به حالت

۱- *الأصول من الکافی*، ترجمه کمره‌ای، ج ۳، ص ۱۸۵؛ ابن شعبه خزّانی، ابو محمد حسن بن علی بن شعبه: *تحف العقول عن آل الرسول*، تصحیح و ترجمه علی اکبر غفاری، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۲ ش، ص ۴۱۷، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام.

کنز العمال، ج ۳ ص ۳۳، شماره ۵۳۲۷: (الْبَيْعُ يُمَرُّ وَالْعُسْرُ سُوءٌ).

عارضی و موارد استثنایی مستلزم این نیست که همیشه احکام ثانویه بر احکام اولیه مقدم شوند. آنچه از کیفیت تقدّم احکام ثانویه بر احکام اولیه مطابق نظریات متعدد بیان گردید همگی ناظر به مواردی است که احکام ثانویه بر احکام اولیه مقدم شود، زیرا در بعضی موارد حکم اولی برای یک موضوع نسبت به برخی از عناوین ثانویه به گونه مطلق ثابت است و حتی در صورت عارض شدن آن عناوین هم حکم اولی دگرگون نمی شود. می توان گفت امور حرام نسبت به عروض عناوینی مانند امر پدر، نذر، عهد، قسم و شرط چنین هستند مثلاً نوشیدن شراب، قتل، سرقت و... به خاطر نذر و شرط و... مباح نمی شود. لذا در مواردی که احکام ثانویه ای باشد و نتوان بر احکام اولیه مقدم داشت باید به سراغ باب تعارض رفت و قواعد این باب را جاری ساخت. مثلاً در صورت تعلق نذر به ارتکاب سرقت میان دلیل وجوب وفا به نذر و دلیل حرمت سرقت تعارض رخ می دهد و در این فرض باید دلیل راجح را مقدم نمود و چنانچه مرجّحی در بین نباشد دو دلیل متعارض تساقط می کنند و بایستی از ادلّه دیگر کمک گرفت. (۱)

البته در این که چه مواردی حکم ثانوی بر حکم اولی مقدم می شود؟ و در کجا مقدم نمی شود؟ معیار تقدم و عدم تقدم احکام ثانوی در واجبات محرمات، مباحات، مستحبات و مکروهات چه می باشد؟ و برخی مسائل دیگر در این موضوع وجود دارد که خود بحث مفصل و مقاله جداگانه ای را می طلبد.

۱- کنز العمال، ج ۳، ص ۴۵ شماره ۵۴۰۸ و صص ۳۸ و ۴۶ شماره ۵۳۶۸ و ۵۴۰۹؛ سفینه البحار،

ماده (رفق).

منابع و مأخذ

- سورة نساء آیه ۴۳
- عبدالحمید شریبانی: حقیقة الشرعیه و الموضوعات المتجددة، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی امام خمینی ج ۹/۲۹۰.
- سیف الله صرامی: مبانی احکام حکومتی از دیدگاه امام خمینی، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی امام خمینی ج ۷/۳۳۷.
- سید ابوالقاسم خوئی: التنقیح، قم، المطبعة العلمية، ۳۵۸/۹ چاپ دوم، ۱۴۱۱ ه.ق.
- سید محسن حکیم: حقائق الأصول، قم، منشورات بصیرتی، ج ۲/۳۸۵ چاپ اول، (بی تا)
- سید ابوالقاسم خوئی: همان منبع ج ۹/۳۵۸.
- شیخ مرتضی انصاری: کتاب الصلاة، قم، انتشارات رضوان، ۴۱۸/، چاپ سنگی، (بی تا)
- میرزا حسن موسوی بجنوردی: القواعد الفقهية، قم، اسماعیلیان، ج ۵/۴۷، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه.ق
- همان منبع، ۱/۱۵۸.
- علی مشکینی: اصطلاحات الأصول، قم، حکمت، ۱۲۳/ چاپ اول، ۱۳۴۸ ه.ش؛
- جعفر سبحانی: المحصول فی علم الأصول، قم، مؤسسه الامام الصادق، ج ۴/۴۲۱، ۱۴۱۵ ه.ق.
- سورة مائده، آیه ۶
- عن عمّار بن موسی قال سألت ابا عبد الله (ع) عن الفقّاع فقال هو خُمُرٌ
- شیخ حر عاملی: وسائل الشیعة، ج ۱۷/۲۸۸.
- محمد بن یعقوب کلینی: کافی، بیروت، دارصعب، ج ۵/۱۴۵ چاپ سوم، ۱۴۱۰ ه.ق.
- سورة بقره، آیه ۲۷۵.
- وسائل الشیعة، ج ۵/۳۲۹ بیروت، داراحیاء التراث العربی
- جعفر سبحانی: همان منبع ج ۴/۴۲۲
- سید محمد تقی حکیم: همان منبع، ص ۸۸ و ۸۹

- احمد بن مهدی نراقی: **عوائد الأيام**، قم، مکتب الاعلام اسلامي، صص ۵۷ و ۵۸. ۱۴۱۷ ه.ق.
- شيخ مرتضى انصاری: **فرائد الأصول**، قم اسماعيليان، ص ۳۱۵ چاپ سنگي، (بی تا)
- محمدباقر مجلسی: **بحار الأنوار**، بيروت، داراحياء التراث العربي، ج ۱/۱۵۴، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ه.ق.
- امام خمینی: **تهذيب الأصول**، قم، دارالفکر، ج ۳/۱۲۶، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ه.ش.
- سيد مصطفی محقق داماد: **قواعد فقه (بخش مدنی)**، تهران انتشارات علوم اسلامي، ج ۱/۱۶۰ و ۱۶۱
- مولی محمد کاظم خراسانی: **کفاية الأصول**، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، چاپ دوم، ص ۴۳۳، ۱۴۱۴ ه.ق.
- سيد محسن حکيم: **مستمسک العروة**، بيروت داراحياء التراث العربي، ج ۱/۲۷۹ و ۲۸۰ چاپ چهارم، ۱۳۸۷ ه.ق.
- آخوند خراسانی: **همان منبع**: تهران علمیه اسلاميه، ج ۲/۳۷۶، چاپ اول، ۱۳۶۳ ه.ش.
- همان منبع، ج ۲/۳۷۸ (حاشیه مرحوم ابوالحسن مشکيني)
- سورة بقره، آیه ۱۸۵.
- سورة حج آیه ۷۸
- علی اکبر کلانتری: **حکم ثانوی در تشریح اسلامي**، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ص ۱۵۴.
- سيد محسن حکيم: **حقائق الأصول**، قم، منشورات بصيرتی، ج ۲/۵۰۹،
- امام خمینی: **البيع**، قم، مطبعة مهر، ج ۴/۱۱۱.
- علی اکبر کلانتری: **همان منبع**، صص ۱۵۷ و ۱۵۸.